



۱۶ آذر ۱۳۳۲ به روایت
شهید دکتر مصطفی چمران

هنوز سکوت موخس بعد از رگبار بدنم را می لرزاند

شانزدهم آذر در سراسر عمر حکومت محمدرضا پهلوی و دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چیزی بیش از یک روز در تقویم بود. این روز و یاد و خاطره حماسی‌ای که آن را احاطه می‌کرد در آن دوره ۲۵ ساله به نمادی هویت ساز و بخشی از فرهنگ مبارزه و مقاومت علیه فرهنگ رسمی سیاسی و ایدئولوژی رژیم حاکم تبدیل شد. درباره آنچه در آن روز اتفاق افتاد و معنایی که نظریه پردازان سیاسی و مردم عادی در سال‌های پس از وقوع واقعه به آن نسبت داده اند مطالب بسیاری انتشار یافته است. گزارشی نیز از واقعه ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲، در ۱۶ آذر ۱۳۴۱ از سوی شهید دکتر مصطفی چمران منتشر شد. دکتر چمران در آن زمان دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران و شاهد عینی کشتار دانشجویان بوده است. متن این گزارش بدین شرح است:

داشت. در محاکمه فرمایشی مصدق، پست‌ترین و منفورترین افراد به ساحت پاک رهبر ارجمند ملت ایران اهانت‌ها می‌کردند و دشنام‌ها می‌دادند.

دنيس رابت نماينده استعمار باز می‌گردد

سفارت انگلستان دوباره افتتاح می‌شد و دنيس رابت کاردار سفارت قرار بود که به ایران بیاید. کمپانی‌های نفتی برای تصرف مجدد نفت ایران نقشه می‌کشیدند. نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به ایران می‌آمد تا نتیجه ۲۱ میلیون دلار

دانشجویان بی‌اندازه آرام و هوشیار بودند که به هیچ وجه بهانه‌ای به دست کودتاچیان حادثه ساز ندهند. پس چرا و چگونه دانشگاه گلوله باران شد؟ و چطور سه نفر از بهترین دوستان ما، بزرگ نیا، قندچی و رضوی به شهادت رسیدند؟

جواب به این سؤال مستلزم بررسی شرایط آن زمان و حوادث بی در پی آن روزهاست. وقایع آن ایام چون حلقه‌های زنجیر به هم مرتبط بوده و یکی پس از دیگری پیش می‌آمد. دولت کودتا هر روز قدم تازه‌ای برخلاف ایده‌ها و آرزوهای مردم برمی

از آن روز - یعنی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ - ۹ سال می‌گذرد ولی وقایع آن روز چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می‌بینم؛ صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می‌اندازد، سکوت موخس بعد از رگبار بدنم را می‌لرزاند، آه بلند و ناله جانگذار مجروحین را در میان این سکوت دردناک می‌شنوم، دانشکده فنی خون آلود را در آن روز و روزهای بعد به رای العین می‌بینم. آن روز ساکت‌ترین روزها بود و چون شواهد و آثار احتمال وقوع حادثه‌ای را نشان می‌داد،



چشم‌پوش‌های دانشجویی
از شرق زندگی و غرب زندگی تا انقلاب اسلامی

سفارت انگلستان دوباره افتتاح می‌شد و دنیس رایت کاردار سفارت قرار بود که به ایران بیاید. کمیته‌های نفتی برای تصرف مجدد نفت ایران نقشه می‌کشیدند. نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران می‌آمد تا نتیجه ۲۱ میلیون دلار کودتا را ببیند

کودتا را ببیند. ناراحتی و نارضایتی مردم هر روز بیشتر اوج می‌گرفت. آتش خشم و کینه مردم هر لحظه بیشتر زبانه می‌کشید. فریاد اعتراض از هر گوشه و کناری به گوش می‌رسید. دولت کودتا و استعمار خارجی نیز برای انتقام از مردم مبارز ایران، بخصوص دانشجویان دانشگاه تهران، دندان تیز کرده بودند که فاجعه ۱۶ آذر بروز کرد.

دکتر مصدق در دوران حکومت ۲۷ ماهه خود سیر تاریخ ایران را تغییر داد. پیش از او اداره امور کشور در جهت منافع دول استعمارگر خارجی و به صلاحدید یا فرمان آنان صورت می‌گرفت. نفت ایران به نفع انگلستان جریان داشت و حتی حدود ۱۶ درصد که به موجب قرارداد ظالمانه تحمیلی ۱۹۳۳ به دولت ایران می‌رسید، به عناوین مختلف دوباره به کیسه آنان برمی‌گشت.

سیاست خارجی ایران بردگی و دنباله روی از سیاست آنان بود. امپراطوری انگلستان با یک قرن و نیم سیطره وحشت آور خود چنان رعب و وحشتی در دلها ایجاد کرده بود که احدی را جرأت مخالفت با آنان نبود. انگلستان شکست ناپذیر تلقی می‌شد و پنجه در افکندن با او باعث نابودی می‌گشت. ولی مصدق این مجسمه هیولایی را که در ذهن عده ای جنبه نیمه خدایی داشت شکست و چنان جان تازه ای به مردم داد که نه تنها مردم ایران، بلکه مردم اکثر ممالک خاورمیانه یکی پس از دیگری در برابر استعمار انگلستان و دست نشاندهگان آنها قیام کردند و خورشید اقبال شیر پیر انگلستان در شرق غروب کرد.

دکتر مصدق نفت را ملی نمود و اولتیماتومها و کشتی‌های جنگی و محاصره نظامی انگلستان کوچکترین وحشتی در دل مردم ایجاد نکرد. محاصره اقتصادی و قطع کمک های خارجی نیز نه تنها نتوانست مصدق را شکست دهد بلکه مصدق با اقتصاد بدون نفت برای اولین بار توانست بودجه ایران را متعادل کند و این خود یکی از افتخارات بزرگ حکومت اوست. انگلستان و سایر دول استعماری پس از یأس از مبارزه اقتصادی، شاه و هیأت حاکمه ایران را بر ضد مصدق برانگیخت ولی تلاش این عوامل شناخته شده استعمار نیز طی قیام ۳۰ تیر و حوادث ۹ اسفند و ۲۸ مرداد مفتضحانه شکست خورد.

کودتای ۲۱ میلیون دلاری

منافع سرشار نفت در دل صاحبان کمیته‌های نفتی که در اداره حکومت انگلستان و آمریکا نفوذ داشتند وسوسه می‌کرد به خصوص که موقعیت سوق الجیشی ایران نیز برای سیاست آمریکا اهمیت فوق العاده‌ای داشت و سیاست غیرمتعهد مصدق برای آنان ناگوار بود. سرانجام دولت آمریکا نیز به کمک انگلستان وارد معرکه شد و پس از یک سلسله توطئه چینی اداره جاسوسی آمریکا، اشرف خواهر شاه، جنرال شوارتزکف و هندرسن سفیر آمریکا در ایران، کودتای ۲۸ مرداد با صرف ۲۱ میلیون دلار عملی شد.

دکتر مصدق و یاران با وفای وی به زندان افتادند، آزادی مردم سلب شد و به جای آن حکومت نظامی و دیکتاتوری مردم آزاده را تحت فشار گذاشت. آزادیخواهان و وطن پرستان در مخوف ترین شکنجه گاه ها زجر می دیدند و به دورترین و بد آب و هواترین نقاط تبعید می شدند.

راه مصدق و نهضت مقاومت ملی

روزنامه ها همه توقیف شدند و مدیران آنها به زندان افتادند و فقط ورق پاره های کثیف مزدوران هیأت حاکمه انتشار می یافت ولی مردم نیز ساکت ننشستند. مردمی که برای حفظ حکومت ملی خود سسی تیر به پا کرده بودند، مردمی که افتخار ملی شدن نفت و پیروزی بر امپراطوری انگلستان نصیبشان شده بود، مردمی که برای اولین بار پس از مدت های دراز بر پای خود ایستاده لذت آزادی و استقلال را درک کرده بودند، مردمی که پس از قرن ها اسارت و ذلت کسب شرافت و حیثیت کرده بودند، حاضر نبودند به این آسانی دوباره تن به ذلت داده و زیر بار بیگانگان روند. نهضت مقاومت ملی ایران از احزاب و نیروهای ملی تشکیل شد و مسئولیت مبارزه علیه کودتاچیان ملی تشکیل شد و مسئولیت مبارزه علیه کودتاچیان بر عهده اش واگذار شد.

راه مصدق ارگان نهضت مرتباً پخش می شد و اگرچه هر چند روزی دولت چاپخانه‌ای از نهضت می گرفت ولی انتشار راه مصدق قطع نمی‌شد. علاوه بر تظاهرات موضعی کوچک و پراکنده اولین تظاهرات یکپارچه مردم در روز ۱۶ مهرماه یعنی تقریباً یک ماه و نیم بعد از کودتا به رهبری نهضت مقاومت ملی انجام شد. دانشگاه و بازار به طرفداری از مصدق اعتصاب کردند و تظاهرات پرشوری به وقوع پیوست و مخالفت و مبارزه مردم علیه دستگاه به گوش همه رسید. اگرچه دولت از یکپارچگی و جسارت مردم به وحشت افتاده، عده زیادی را گرفت و سران بازار را دستگیر کرد ولی این فشارها در مردم اثری نکرد.

دادگاه فرمایشی

ماه بعد - ۱۷ آبان - اولین روز محاکمه دکتر مصدق بود. محاکمه ای که عده‌ای عمال چشم و گوش بسته و دل سیاه آن را اداره می‌کردند و اعضای آن بختیارها و آزموده‌ها بودند. محاکمه‌ای که به قول خود مصدق، قاضی و دادستان و مدعی همه شخص شاه بودند، جوش و خروش مردم به شدت درجه رسید و به عنوان اعتراض به دادگاه قلابی بالاخره تظاهرات ۲۱ آبان به رهبری نهضت مقاومت ملی در سراسر کشور به وقوع پیوست. ده‌ها هزار نفر از مردم در این تظاهرات شرکت کردند و مخصوصاً دانشجویان و بازاریان پیشقدمان آن به شمار می‌رفتند.

دولت کودتا سخت به تلاش افتاد و فشار خود را به منتها درجه رسانید. طاق بازار را بر سر بازاریان مبارز و وطنخواه خراب کرد و دکان‌های رهبران فدائکار بازار را به وسیله گماشتگان خود غارت نمود و هزاران نفر از مردم مبارز را گرفتار غل و زنجیر کرد، زندان‌ها پر شد. حتی سربازخانه‌ها را نیز زندان کردند و هر روز صدها نفر را به بندار جنوب می‌فرستادند.

مرحوم حاج حسن شمشیری بین تبعیدشدگان به جزیره خارک بود. دستگیرشدگان به شدیدترین و دردناک‌ترین وجه شکنجه می‌شدند که قلم از شرح آن شرم دارد ... چه ستم‌ها که نکردند و چه جنایت‌ها که مرتکب نشدند ... این لکه های ننگ و وحشیگری چقدر بر صفحات تاریخ ایران غم انگیز و شرم‌آور است ... فقط فدائکاری و بلند نظری مردم ایران که در مقابل این همه وحشیگری و زجر و شکنجه مقاومت کرده و دست از مبارزه

بر نمی‌داشتند و خون شهدایی که مرگ شرافت آمیز را بر زندگی ذلت بار ترجیح داده جان سپردند شاید این لکه های ننگ را از تاریخ ایران بشوید.

برای بازگشت به دوران سیاه گذشته دولت کودتا درصدد برآمد که آثار حکومت مصدق را به کلی محو کند و مخصوصاً روحیه و اراده مردم را بکشد. از این رو قانون ملی شدن صنعت نفت را کان لم یکن تلقی کردند و کارتل بین‌المللی نفت برای بلع منافع نفت ایران دست به کار شد. دکتر امینی وزیر دارایی حکومت کودتا مأمور و مسئول قرارداد کاذبی کنسرسیوم شد. برای تسریع در کار نفت درصدد افتتاح فوری لانه جاسوسی انگلستان که از زمان مصدق بسته شده بود، برآمدند. در تاریخ ۱۶ آبان سران حکومت کودتا و دولت انگلستان برای تجدید روابط مخفیانه شروع به مذاکره کردند و زاهدی در تاریخ ۱۴ آذر تجدید رابطه با انگلستان را اعلام کرد و قرار بود که دنیس رایت کاردار سفارت انگلستان چند روز بعد به ایران بیاید.

اعمال خائنه دولت کودتا هر روز بر بغض و کینه مردم می‌افزود و بر آتش خشم و غضب آنان دامن می‌زد. از روز ۱۴ آذر تظاهراتی که در گوشه و کنار به وقوع می‌پیوست وسعت گرفت و در بازار و دانشگاه عده ای دستگیر شدند. روز ۱۵ آذر مجدداً تظاهرات بی سابقه ای در دانشگاه و بازار صورت گرفت. در دانشکده های پزشکی، حقوق و علوم، دندان پزشکی، تظاهرات موضعی بود و جلوی هر دانشکده مستقلاً انجام می‌گرفت و سرانجام با یورش سربازان خاتمه می‌یافت و عده ای دستگیر شدند. در بازار نیز همزمان با تظاهرات دانشجویان، مردم دست به اعتصاب زده شروع به تظاهرات کردند و عده ای به وسیله مأمورین نظامی گرفتار شدند. در این تظاهرات مردم و دانشجویان ضمن پشتیبانی از راه مصدق برای دادگاه قلابی سلطنت آباد و افتتاح مجدد لانه جاسوسی انگلستان ابراز نفرت و انزجار می‌کردند.

دانشگاه سنگر تسخیرناپذیر

ضمناً در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شده بود که نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتایج پیروزی سیاسی امیدی بخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) را ببیند.

دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند هنگام ورود نیکسون، ضمن دهنده استرسون عظیمی، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا و طرفداری خود را از دکتر مصدق نشان دهند. تظاهرات علیه افتتاح مجدد سفارت و اظهار تفر به دادگاه حکیم فرموده همه جا به چشم می‌خورد و وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می‌شد زیرا تار و بود وجود آنها بستگی به کمک سرشار آمریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز ۱۵ آذر یکی از دریابان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می‌رسد که باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صدها خفه گردد



و جنبندهای نجنبند

دولت بعضی و کینه شدیدی به دانشگاه داشت زیرا دانشجویان پرچمدار مبارزات ملی بوده و با فعالیت مداوم و مؤثر خود هیأت حاکمه را به خطر نسبی و سقوط تهدید می کردند. دولت با خراب کردن سقف بازار و غارت اموال رهبران آن، بازاربان را کم و بیش مجبور به سکوت کرد ولی دانشگاه همچنان خاری در چشم دستگاه می خلید و دست از مبارزه بر نمی داشت و دستگاه همچون درنده خونخواری به کمین نشسته و دندان تیز کرده بود که از دانشجویان مبارز دانشگاه انتقام بگیرد؛ انتقامی که عبرت همگان گردد.

یورش به دانشگاه

این بود که به خاطر انتقام از دانشجویان و بهانه تظاهرات علیه تجدید رابطه با انگلستان و برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون جنایت بزرگ هیأت حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه شانزده آذرماه ۱۳۳۲ در صحن مقدس دانشگاه به وقوع پیوست. صبح شانزدهم آذر هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده و وقوع حادثه ای را پیش بینی می کردند. نقشه پلید هیأت حاکمه بر همه واضح بود و دانشجویان حتی الامکان سعی می کردند که به هیچ وجه بهانه ای به دست بهانه جوین ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده ای کارآگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه ای به دست آنان نیامد به داخل دانشگاه ها هجوم آوردند. از پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم عده زیادی را دستگیر کردند. بین دستگیرشدگان چند استاد نیز دیده می شد که به جای دانشجو مورد

حمله قرار گرفته و پس از مذبذب شدن به داخل کامیون کشیده شدند. همچنین بین زنگ اول و دوم هنگام تفریح سربازان به محوطه دانشکده فنی آمده چند نفری را به عناوین مختلف و بهانه های مجهول و مسخره گرفته، زدند و بردند. در تمام این جریانات دانشجویان سکوت و خونسردی خود را حفظ کرده و با موقع شناسی واقع بینانه ای از دادن هر گونه بهانه ای خودداری می کردند. ولی زدن و گرفتن دانشجویان اشتباهی خونخوار دستگاه را اقلع نمی کرد. آنها نقشه کشتن و شقه کردن دانشجویان را کشیده بودند و این دستور از مقامات بالاتری به آنها داده شده بود. سرکردگان اجرای این دستور و کشتار ناجوانمردانه عده ای از گروه بانان و سربازان دسته جانباز بودند که اختصاصاً برای اجرای آن مأموریت و استثنائاً آن روز به دانشگاه اعزام شده بودند. این سربازان که به مسلسل مجهز بودند بیشتر به جلاخان قدیم شباهت داشتند. کشتار و حمله های اصلی توسط این سربازان انجام گرفت و سربازان عادی فقط دنباله رو و محافظ سربازان دسته جانباز بودند.

جانان جانباز

حدود ساعت ۱۰ صبح موقعی که

دانشجویان در کلاس ها بودند، چندین نفر از سربازان دسته جانباز به معیت عده زیادی سرباز معمولی رهسپار دانشکده فنی شدند. ما در کلاس دوم دانشکده فنی که در حدود ۱۶۰ دانشجو داشت، مشغول درس بودیم. آقای مهندس شمس استاد نقشه برداری تدریس می کرد. صدای چکمه سربازان از راهرو پشت در به گوش می رسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی به درس توجه نمی کرد. در این هنگام پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده به دانشجویان گفت: بسیار مواظب باشید چون سربازان می خواهند به کلاس حمله کنند اگر اعلامیه یا روزنامه ای دارید از خود دور کنید. (آن روز راه مصدق و اعلامیه های نهضت مقاومت ملی به وفور در دانشگاه پخش می شد). مهندس خلیلی به شدت عصبانی است و تلاش می کند که از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کند ولی معلوم نیست که قادر به این کار باشد و از کلاس خارج شد. در خلال این احوال مهندس خلیلی و دکتر عابدی رئیس و معاون دانشکده فنی با تمام قوا می کوشیدند که از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کنند ولی سربازان نه تنها به حرف آنها اهمیتی ندادند بلکه آنها را تهدید به مرگ کردند. لذا مهندس خلیلی به رئیس دانشگاه (دکتر سیاسی)، رئیس گارد دانشگاه و بالاخره مقامات عالی متوسل شد. آنها نیز به علت این که این سربازان از دسته جانباز هستند و برای مأموریت بخصوص از طرف از ما بهتران آمده اند، قادر به هیچ اقدام مثبتی نشدند. وخامت اوضاع به حد اعلا رسیده بود. شلوغی بیرون کلاس و صدای شدید چکمه های سربازان از نزدیک شدن حادثه ای حکایت می کرد ... تا بالاخره در کلاس بشدت به هم خورد و پنج سرباز جانباز با مسلسل سبک وارد کلاس شدند. یکی از آنها لوله مسلسل را به طرف شاگردان عقب کلاس



مصداق در دادگاه فرمایشی

گرفته آماده تیراندازی شد و دیگری به همین نحو مأمور قسمت جلوی کلاس گردید. سرباز دیگری پیشخدمت دانشگاه را به داخل کلاس می کشید. سرخی و کبودی صورت و بدن او از ضرب و شکنجه سربازان حکایت می کرد. در این هنگام استاد کلاس آقای مهندس شمس به منظور جلوگیری از دخول سربازان به کلاس پیش آمده، گفت: کلاس مقدس است و من به شما اجازه دخول نمی دهم. در این هنگام سرباز دیگری مسلسل خود را به سینه او نزدیک کرده او را به طرف دیگر کلاس راند. مهندس شمس گفت: فرمانده شما کیست؟ بدون وجود افسر فرمانده به چه حقی وارد کلاس می شوید؟ سربازی که او را به عقب می راند به گروهبانی که وسط کلاس ایستاده بود، اشاره کرد و گفت: او فرمانده ماست و مسلسل خود را بر سینه استاد گذاشته با تهدید به مرگ او را مجبور به سکوت کرد.

گروهبان فرمانده لوله را به سینه پیشخدمت کلاس گذاشته گفت: کی به ما خندید؟ زود بگو و گرنه تو را می کشم. او مدعی بود که عده ای از دانشجویان به آنها خندیده اند!!! و به همین علت می خواست انتقام بگیرد. پیشخدمت به خدا و پیغمبر قسم می خورد که روحم خبر ندارد. می گفت: من بیرون بودم آخر چطور بفهمم چه کسی به شما خندید؟ ولی بهانه گروهبان به بهانه گرگ خونخواری شبیه بود که از میش مظلومی که در پائین نهر آب می خورد ایراد می گرفت که چرا آب را گل آلود کرده است. سخنان پیشخدمت بیچاره نیز کوچکترین اثری نداشت. گروهبان سنگدل عصبانی شده بود و بشدت فریاد می زد و لوله مسلسل را به قلب او فشار می داد و بالاخره گفت: تا سه می شمارم و اگر کسی را نشان ندهی آتش می کشم. کلاس ساکت بود فقط صدای چکمه؛ فریاد گروهبان و ضجه پیشخدمت بلند بود. دانشجویان در بهت و حیرت فرو رفته بودند و این منظره بیشتر به خواب و خیال می نمود. وحشت همه را فرا گرفته بود که قرعه فال به نام چه کسی زده خواهد شد. شکی نبود که این بهانه مسخره برای تحریک دانشجویان و آنگاه اقدام به یک حمله سبعانه عمومی پیش بینی شده و مسلم بود که کوچکترین جنبش با مقاومت از طرف دانشجویان باعث مرگ حتمی اکثریت کلاس می شد.

زنگی مست

گروهبان شماره های یک و دو را اعلام کرد و انگشت خود را به ماشه مسلسل می فشرد که در آخرین لحظه پیشخدمت بیچاره از روی لاعلاجی دست خود را به یک طرف کلاس تکان داد. اشاره مبهم او شامل ۵۰ دانشجو می شد و خدا عالم است که این سربازان لاشعور چگونه می توانستند گناهی به گردن کسی بگذارند! سربازان همچون گرگان گرسنه به شاگردان آن طرف کلاس نزدیک شدند و پس از لحظه ای مکث و جست و جو یقه دانشجویان را از پشت میز سه ردیف دورتر گرفته از روی میزها کشان کشان به وسط کلاس کشیدند و با قنداق مسلسل و لگد از کلاس بیرون انداختند و سربازان خارج که چون گرگان گرسنه دیگری به انتظار ایستاده بودند، به

پس از یک
سلسله توطئه
چینی اداره
جاسوسی امریکا
اشرف خواهر
شاه، جنرال
شوارتسکف و
هندرسن سفیر
امریکا در ایران
کودتای ۲۸
مرداد با صرف
۲۱ میلیون
دلار عملی شد.
دکتر مصدق و
یاران با وفای
وی به زندان
افتادند. آزادی
مردم سلب شد
و به جای آن
حکومت نظامی و
دیکتاتوری مردم
آزاده را تحت
فشار گذاشت





بیدار محمد رضا پهلوی و ثریا اسفندیاری با ریچارد نیکسون در کاخ سعدآباد



به کشت و کشتار آن روز خود آنقدر مصر بود که رفتار دانشجویان نمی‌توانست کوچکترین تغییری در دستگاه و نقشه‌پلیدشان به وجود بیاورد. اینجا بود که دانشجویان دیگر سکوت را جایز ندیدند. اکنون که کشته می‌شوند دیگر چرا حرف خود را نزنند؟

یا مرگ یا مصدق، مرگ بر شاه

چرا بغض و کینه خود را خالی نکنند؟ چرا در آخرین مرحله زندگی مقدس ترین نامی را که پرچم مبارزات آنهاست یاد نکنند؟ این بود که بغض و کینه آنان ترکیب، سوز و گداز درونشان همراه با یا مرگ یا مصدق از سینه پردردشان خارج شد. حتی سه نفری که به شدت مجروح شده و بر زمین افتاده بودند، در حال ناله و درد زبان به سخن گشوده با زنده باد مصدق و مرگ بر شاه وفاداری خود را به نهضت و تنفر خود را از دشمنان ملت و مسببین کودتا ابراز داشتند. مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پای درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف سرنیزه قرار گرفته به سختی مجروح شده بود، دوباره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود. یکی از جانبازان دسته جانباز با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. در این میان چند نفر از دانشجویان دانشکده افسری که دانشجوی دانشکده فنی نیز بودند دوستان دانشجوی خود را هدایت کرده دستور دادند به زمین بخوابند و بدین ترتیب عده زیادی از مرگ حتمی نجات یافتند. دسته‌ای در آبخوری و عده زیادی در کتابخانه پنهان شدند و افرادی متعددی در پشت ستون‌های سنگی دانشکده خود را از گلوله حفظ کردند. عده‌ای نیز به کارخانه‌های دانشکده فنی پناه برده لباس کارگری به تن کرده از معرکه جان به سلامت بردند. رگبار گلوله همچنان برای دقیقه‌های طولانی و مرگبار ادامه داشت. من به اتفاق عده زیادی از دانشجویان از کریدور جنوبی دانشکده رهسپار در جنوبی شده ولی ناگاه در انتهای کریدور به یک دسته سرباز برخورد

سرمست پیروزی بودند.

خون در چشمانشان موج می‌زد. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود. فقط صدای چکمه سربازان به گوش می‌رسید. آنها قدم به قدم نزدیک‌تر می‌شدند، ولی هنوز کسی تکان نمی‌خورد. سکوتی موحش همه را فرا گرفته بود. این سکوت پیش از حادثه چقدر دردناک و غم‌انگیز بود. خدایا باز دیگر چه شده اینها از جان ما چه می‌خواهند؟ با سرنیزه کشیده در حال حمله هستند. آخر این درندگان خونخوار را چه کسی به جان مردم می‌اندازد؟! آخر زجر و شکنجه تا چه اندازه؟ ظلم و فساد تا چقدر؟ آخر اینها این بار دیگر چه بهانه‌ای دارند؟ ...

اینها افکار مشوشی بود که از مغز هر دانشجویی می‌گذشت و دل شوریده او را جریحه دارتر می‌کرد ... ولی آنها دیگر این بار منتظر بهانه‌ای نیستند. آنها با گرفتن و زدن و دربند کردن دانشجویان قانع نمی‌شوند. آنها درصدد کشتن هستند. کسی که این سربازان متعصب مسخ شده را فرستاده فرمان قتل دانشجویان را صادر کرده است. مرگ را می‌بینم که این قدر نزدیک شده و پنجه به سوی ما دراز کرده الان با لحظه‌ای بعد این گلوله‌ها سینه ما را سوراخ خواهند کرد. این سرنیزه‌ها بدن ما را خواهند شکافت. صبر و سکوت دیگر فایده‌ای ندارد. دانشجویان در حالی که درد و رنج قلبشان را می‌فشرد و آثار غم و ناراحتی از چهره‌هایشان هویدا بود، شروع به عقب‌نشینی کردند. سربازان به سرعت خود افزودند.

دست نظامیان از دانشگاه کوتاه

اکثر دانشجویان به ناچار با به فرار گذاردن تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکیب، او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعارهای کوتاه بیرون ریخت: دست نظامیان از دانشگاه کوتاه. هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند، به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می‌افتادند بخصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی سه پله وجود داشت و هنگام عقب‌نشینی عده زیادی از دانشجویان روی این پله‌ها افتاده نتوانستند خود را نجات دهند. نکته‌ای را که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم و از ایمان و فداکاری دانشجویان حکایت می‌کند فریاد یا مرگ یا مصدق زیر رگبار گلوله است.

هنگامی که تیراندازی شروع شد، کاسه صبر و تحمل دانشجویان شکست و جوش و خروش درونشان در شعار کوتاه یا مرگ یا مصدق به آسمان بلند شد. تیراندازی و کشت و کشتار آخرین مرحله‌ای بود که دستگاه جنایت‌پیشه کودتا می‌توانست مرتکب شود و دانشجویان برای جلوگیری از این حادثه وحشتناک این همه صبر و تحمل کرده بودند و تا این اندازه ندانند روی جگر گذاشته و خود را مشاهده کرده بودند. گرفتاری این همه دانشجو را دیده باز هم سکوت و آرامش را حفظ نموده بودند که بهانه‌ای به دست عمل بی‌شرم دستگاه ندهند ولی هیأت حاکمه در تصمیم

جان طعمه افتادند. دانشجویان از مشاهده این عمل وقیح وحشیانه قلبشان جریحه دار شده با عصبانیت و ناراحتی به آرامش اجباری خود ادامه می‌دادند. گروهیان فرمانده دوباره به سراغ پیشخدمت رفت و لوله مسلسل را روی سینه او گذاشته گفت: دیگر که بود؟ و به همان ترتیب اول سربازان دانشجویی بی‌گناه دیگری را از وسط دانشجویان کشان کشان به میان کلاس کشید. گروهیان سه بار به سراغ پیشخدمت رفت ولی او دیگر چیزی نگفت لذا آنها پس از تکمیل وحشیگری خود در این کلاس برای شکارهای بیشتری بیرون رفتند.

لحظه‌ای پس از خروج سربازان، کلاس از شدت جوش و خروش دانشجویان چون بمب منفجر شد. سینه‌های پرسوزی که تحت فشار و وحشت خفه شده بود و قلب‌های پرگدازی که در اثر حیرت و اضطراب از تپش افتاده بود، یکباره چون آتشفشانی شروع به فوران کرد ... دانشجویی از عقب کلاس روی میز پرید و کتاب خود را بر زمین زد. در حالی که بغض گلویش را گرفته و گریه می‌کرد، می‌گفت: این چه درسی است؟ این چه کلاسی است؟ این چه زندگی است؟ و رهسپار خارج شد. دانشجویان با صورت‌های برافروخته و عصبانی به هیأت حاکمه ستمگر و عمال سیه دل آن لعنت و نفرین می‌کردند. همه‌همه و غوغا بشدت رسیده بود.

مهندس شمس سعی می‌کرد که از خروج دانشجویان از کلاس جلوگیری کند ولی موفق نمی‌شد و دانشجویان چون جرقه‌های آتش به بیرون پراکنده شدند. رئیس و معاون دانشکده فنی که با تمام کوشش و فداکاری خود قادر به جلوگیری از ورود سربازان نشده و ناظر این همه وحشیگری و هتک حرمت کلاس و اسناد شده بودند، به ناچار اعلام اعتصاب کردند و گفتند: تا هنگامی که دست نظامیان از دانشگاه کوتاه نشود، دانشکده فنی به اعتصاب خود ادامه خواهد داد و چون احتمال وقوع حوادث وخیم‌تری می‌رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان دانشکده را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

حمله به دانشکده فنی

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده محوطه دانشکده را ترک می‌کردند ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه آن سربازان به همراه عده زیادی سرباز عادی به دانشکده فنی حمله کردند. چند کارآگاه بدنام شناخته شده و افسر سیه دل در گوشه و کنار دیده می‌شدند و شکی نبود که درصدد توطئه و در انتظار نتیجه وحشتناک توطئه هستند.

عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آنگاه دسته‌ای از سربازان با سرنیزه به همراهی سربازان دسته جانباز از در بزرگ دانشکده وارد شدند و دانشجویان را که در حال خروج و یا جلوی کتابخانه و کریدور جنوبی دانشکده بودند هدف قرار دادند. دانشجویان مات و مبهوت به این صحنه تأثرآور می‌نگریستند. سربازان قدم به قدم به سرنیزه‌های کشیده به سمت دانشجویان نزدیک می‌شدند. بین ما و آنها چند قدم بیشتر فاصله نبود. سربازان دسته جانباز که در صف اول قرار داشتند چون درندگان خونخواری از این که طعمه را به دام انداخته اند



در تاریخ ۱۶ آبان سران حکومت کودتا و دولت انگلستان برای تجدید روابط مخفیانه شروع به مذاکره کردند و زاهدی در تاریخ ۱۴ آذر تجدید رابطه با انگلستان را اعلام کرد و قرار بود که دنیس رایت کاردار سفارت انگلستان چند روز بعد به ایران بیاید





ملاقات ریچارد نیکسون (معاون رئیس جمهور آمریکا) با محمد رضا پهلوی در جریان سفر به ایران



کردیم که تفنگ ها را به سوی ما نشانه گیری کرده دستور ایست می دادند ولی چون در آن بحبوحه ایستادن میسر نبود، آنها نیز شروع به تیراندازی کردند. بنابراین محصور شده بودیم که از دو طرف ما را هدف گلوله قرار داده بودند و نه راه رفتن بود و نه جای برگشتن. دسته ای بر روی زمین خوابیدند و دسته ای دیگر به اطراف های اطراف کریدور و پشت در کلاس ها و دستشویی پناه بردند. در یک طرف کریدور پله هایی وجود داشت که به زیرزمین می رفت و آزمایشگاه مقاومت مصالح در آنجا بود. عده زیادی از دانشجویان که از دو طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند، به ناچار به این آزمایشگاه پناه بردند.

فشار و اضطراب به حدی بود که اغلب دانشجویان از روی پله ها غلتیده و به پائین پرت می شدند و چون درهای آزمایشگاه بسته بود و کسی نمی توانست داخل شود، پس از لحظه ای انبوهی از دانشجویان در پائین پله ها تشکیل شد و عده ای زیر فشار له شدند. بالاخره فشار دانشجویان شیشه ها را شکست و دانشجویان یکی پس از دیگری از میان شیشه شکسته های در وارد آزمایشگاه شدند.

سه قطره خون

من نیز همراه این عده وارد آزمایشگاه شدم. خون مجروحین آنقدر زیاد بود که پائین پله های گلگون شدن بود. بین دوستان ما، شیشه پای یکی را شکافت. دیگری پایش هدف گلوله قرار گرفته و سوراخ شده بود. گلوله از یک طرف پا وارد شده و از طرف دیگر خارج شده بود. دانشجویان و مستخدمین آزمایشگاه مشغول بستن زخم های دانشجویان مجروح بودند. از حدود سی نفری که به آزمایشگاه مقاومت مصالح پناه بردند، به استثنای دو یا سه نفر، همه مجروح شده بودند. دانشکده کاملاً محاصره شده بود و کسی نمی توانست خارج شود. حتی هنگام تیراندازی داخل دانشکده سربازان خارج

نیز شروع به تیراندازی کردند و مقداری از سنگ ها و شیشه های جلو دانشکده فنی را شکستند. پس از ختم گلوله باران، دقیقه ای سکوت دانشکده را فرا گرفت. اضطراب و نگرانی شدیدی بر همه مستولی شده بود. سربازان با سرنیزه اطراف دانشکده پاس می دادند و سایه آنها روی پنجره ها و روی پرده ها چون هیولای ظلم و بیدادگری به چشم می خورد. ناگهان در میان سکوت آه بلندی به گوش رسید که مانند دشنه در قلب ما فرو رفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد. ناله های بلند سوزناک به ما فهماند که عده ای مجروح شده اند و در همان جا افتاده اند. غلغله و آشوبی به پا شد. دسته ای می خواستند به کمک دوستان مجروح خود بروند یا آنها را نجات دهند یا خود نیز کشته شوند. این دانشجویان آنقدر خشمناک و انقلابی شده بودند که کنترل آنها به کلی از دست رفته بود. یکی فریاد می زد: من از این زندگی خسته شدم؛ می خواهم کشته شوم، می خواهم به دوستان دیگرم بپیوندم، بگذارید بیرون بروم. دیگری می گفت: صبر تا کی، باید بیرون برویم و انتقام کشته شدگان را بگیریم. ولی عده ای دیگر با زحمات زیاد مشغول آرام کردن دوستان خود بودند. چون خروج از خاکها در آن شرایط باعث کشته شدن بی نتیجه آنها می شد. اولیای دانشکده مستخدمین و چند نفری از دانشکده پزشکی می خواستند مجروحین را به پزشکی برده معالجه کنند. ولی سربازان با تهدید به مرگ مانع از این کار شدند. بدن مجروحین در حدود دو ساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند.

اجساد خون آلود شهیدان و آن همه ناله های پرشورشان نه تنها در دل سنگ این جلادان اثری نکرد بلکه با مسرت و پیروزی به دستگیری باقیمانده دانشجویان پرداختند. هر که را یافتند گرفتند و نگاه آنها را با قنداق تفنگ زده یا دست های بالا به صف کرده روانه زندان کردند و خبر پیروزی خود را برای یزید زمان بردند تا انعام و پاداش خود را دریافت دارند. در این واقعه مستخدمین و کارگران دانشکده فنی بی اندازه به دانشجویان کمک کردند. ما همچنان در خاکها خود بیش از دو ساعت ماندیم تا بالاخره با لباس میدل کارگری از دانشکده خارج شده به کارخانه رفتیم و در آنجا ابزار به دست گرفته مشغول کار شدیم تا سربازان ما را کارگر تصور کنند. آن گاه دور از چشم سربازان از در پشت خارج شده و دوستان مجروح خود را به بیمارستان بردیم. مهندس خلیلی رئیس دانشکده فنی را نیز بازداشت کرده و دکتر عابدی معاون دانشکده را به جنوب تبعید کردند.

بدین ترتیب سه نفر از دوستان ما بزرگ نیا، قندچی و شریعت رضوی شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند. هنگام تیراندازی بعضی از رادیاتورهای شوفاژ در اثر گلوله سوراخ شد و آب گرم با خون شهدا و مجروحین در آمیخت و سراسر محوطه مرکزی دانشکده فنی را پوشانید، به طوری که حتی پس از ماه ها از در دیوار دانشکده فنی بوی خون می آمد. مأمورین انتظامی پس از این عمل جنایتکارانه و ناجوانمردانه از انعکاس خشم و غضب مردم به هراس افتاده برای پوشاندن آثار جرم خود خون ها را پاک کردند ولی ماهها اثر خون در گوشه و کنار دیده می شد و سال ها جای گلوله ها بر در و دیوار دانشکده فنی

نمایان بود و تا زمین می گردد و تاریخ وجود دارد، ننگ و رسوایی بر کودتاچیان خواهد بود. در این حمله ناجوانمردانه، سربازان جانباز به دانشجویان تیراندازی کردند و سربازان دیگر به هوا شلیک نمودند و به احتمال قوی قاتل شهدا و مسئول جراحات مجروحین همان جلادان دسته جانباز بودند. این واقعه دردناک حتی اکثر سربازان را منقلب کرد. به طوری که یکی از آنان که از شکنجه وجدان بیدار شده خود رنج می برد، هنگام هدایت صف دانشجویان اسیر به زندان به دانشجویی گفت: دستور اکید صادر شده بود که همه ما باید تیراندازی کنیم و به ما گفته شده بود که گلوله ها و تفنگ سربازان بعد از مأموریت بازرسی خواهد شد و اگر کسی تیراندازی نکرده باشد، تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. بنابراین من نیز اجباراً تیراندازی کردم ولی خدا شاهد است که تمام گلوله ها را به سقف یا دیوار شلیک کرده ام.

جریان این فاجعه دردناک به سرعت منتشر شد و خشم و کینه آزادخواهان را برافروخت.

دانشگاه تهران به پیروی از دانشکده فنی و به عزای شهدای آن در اعتصاب عمیقی فرو رفت. بعد از ظهر آن روز دانشجویان با کراوات سیاه از دانشکده حرکت کرده با سکوت غم آلود و ماتم زده رهسپار خیابان های مرکزی شهر شدند و مخصوصاً در خیابان های لاله زار و استانبول انبوه دانشجویان عزادار نظر ره رگدزی را جلب می کرد و او را متوجه این جنایت عظیم می نمود. بیشتر دانشکده های شهرستان ها نیز برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعتصاب کردند. تعداد زیادی از سازمان های دانشجویی خارج از کشور نیز به عمل وحشیانه و خصمانه دولت کودتا به شدت اعتراض نمودند. در مقابل سیل اعتراض، جنایتکاران شروع به سفسوطه کردند و در مقابل خبرنگاران گفتند که دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شد.

یکی از مجلات، با آنکه سانسور شدیدی وجود داشت و کسی جرأت نمی کرد علیه دستگاه کلمه ای بنویسد با مسخره نوشته بود که اگر تیرها هوایی شلیک شده، پس بنابراین دانشجویان پر درآورده به هوا پرواز کرده و خود را به گلوله زده اند. به عبارت دیگر گلوله ها به دانشجویان نخورده بلکه دانشجویان به هوا پرواز کرده اند و خود را به گلوله ها زده اند.

قریبان نیکسون

روز بعد نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی گناه رنگین بود، دکترای افتخاری حقوق دریافت داشت و از سکون و سکوت گورستان خاموشان ابراز مسرت کرد و به دولت کودتا وعده هر گونه مساعدت و کمک نمود و به رئیس جمهور آمریکا پیغام برد که آسوده بخوابد چون نگرانی او که نوشته بود؛ و گو این که مخاطراتی که متوجه ایران بود، تخفیف یافته است. معذک ابرهایی که ایران را تهدید می کرد، به کلی متلاشی و پراکنده نشده است. مملکت امن و امان است!

صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه ها در سرمقاله خود تحت عنوان سه قطره خون، نامه سرگشاده ای به نیکسون نوشت که فوراً توقیف شد. ولی دانشجویان سحرخیزی که خواب و

صدای چکمه سربازان از راهرو پشت در به گوش میرسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی به درس توجه نمی کرد. در این هنگام پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده به دانشجویان گفت: بسیاری مواظب باشید. چون سربازان می خواهند کلاس حمله کنند





خوراک نداشتند و استراحت در قبال مرگ دوستانشان میسر نبود، زودتر از پلیس روزنامه را خواندند. در این نامه سرکشاده ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که هر گاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت باز می‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود، ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاو یا گوسفندی قربانی می‌کنیم. آنگاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که؛ آقای نیکسون وجود شما آنقدر گرمای و عزیز بود که در قدوم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.

معذرت شاهانه و دم خروس

آری حکومت کودتا در قدوم نیکسون سه جوان قربانی کرد تا نیکسون آیزنهاور را مطمئن کند که میلیون‌ها دلار کمک به دولت کودتا به هدر نرفته و این پول‌های گزاف بر گرده مالیات دهندگان آمریکایی نیز سنگینی نمی‌کند، زیرا در راه استقرار صلح و دموکراسی خرج شده است. رسوایی دستگاه به جایی کشیده بود که بیم آشوب و غوغا می‌رفت و ارکان حکومت متزلزل شده بود و حتی وضع به جایی رسید که شاه شخصا مجبور شد از این اتفاق معذرت بخواهد و از خانواده‌های شهدا دلجویی

کلیه افراد
به دریافت
پاداش نقدی
مفتخر و سه
نفر از آنها به
درجه‌گروهبان
دومی و چهار
نفر به درجه
سرجوخگی
ارتقا داده شده
بودند. اسامی
آنها نیز نوشته
شده بود.
این بخشنامه
رکن ۲ ماهیت
معذرت و
دلجویی شاهانه!
را هویدا
ساخت و بر
قلب‌گریه‌دار
دانشجویان نمک
پاشید

هم پیوسته پیاده عازم امامزاده عبدالله می‌شدند. از اتصال این دسته‌ها به هم صف بسیار طولی به وجود آمد که یک سر آن به امامزاده عبدالله رسیده بود و سر دیگر آن سر پل سیمان در حال تکوین بود.

نهضتی که با خون آبیاری شد

این دموکراسیون زیر برق سرنیزه سربازان و آن همه ظلم و بی‌رحمی وحشیانه حکومت نظامی یکی از بزرگترین و باشکوه‌ترین تظاهرات دانشجویان به شمار می‌رفت و گواه از خودگذشتگی و تصمیم کوه آسای دانشجویان بود. دستگاه کودتا سعی کرد که این فاجعه دردناک را مکتوم بدارد ولی جنگ و گریز نیروهای نظامی و دانشجویان در میان راه و مخصوصا سر پل سیمان سبب شد که عده زیادی از کارگران و دهقانان اطراف متوجه موضوع شده به استقبال دانشجویان بیایند. از سر پل سیمان تا امامزاده عبدالله کارگران و دهقانان در دو طرف خیابان ایستاده با دانشجویان همدردی می‌کردند و جلوی امامزاده عبدالله انبوه مردم به حدی بود که ژاندارها مجبور بودند برای جلوگیری از ورود مردم به صف دانشجویان و شرکت در مراسم عزاداری دست‌ها را به هم حلقه کرده، تشکیل یک صف طولانی داده و دانشجویان را از مردم جدا کنند.

در بزرگ امامزاده عبدالله توسط پلیس و ژاندارم مسدود شده بود و کسی حق دخول نداشت. دسته‌های اولی دانشجویان که وارد امامزاده عبدالله شدند مورد حمله قرار گرفتند. عده‌ای مجروح و بقیه پراکنده شدند، ولی سیل جمعیت و صف بی‌انتهای دانشجویان بالاخره مأمورین حکومت نظامی را مجبور به تسلیم کرد و به دانشجویان اجازه داده شد که دسته‌دسته به سر خاک شهدا رفته و باز گردند تا به دسته بعدی حق ورود داده شود. با آنکه گوشه و کنار محل و محوطه مزار شهدا را افراد نظامی پوشانده بود، با این حال وحشت داشتند که انبوه دانشجویان خشمگین و عزاوار باعث طغیان و آشوب گردد و به زور دانشجویان را از محوطه مزار بیرون می‌راندند. ولی با تمام این فشارها سرتاسر قبرستان از دانشجویان پوشیده شده بود. در این هنگام برادر شهید قندچی با لباس سیاه عزا بر سر خاک شهدا شروع به سخن گفتن کرد. آثار غم و عزا از خطوط صورتش هویدا و رگ‌های گردنش از شدت غضب ورم کرده بود. سخنان آتشینش چون شراره‌های آتش از سینه پرسوز و گدازش بیرون می‌جهید. او با گردن برافراشته و ایمان قوی حرف می‌زد. محزون بود که تنها برادرش همچون غنچه ناشکفته در برابر توفان سهمگین ظلم و ستم بر پر شده و این چنین بر زمین ریخته است، ولی مغرور بود که به خاطر پیروزی نهضت و در راه مبارزه با حکومت غاصب کودتا برادر عزیزش قربانی شده است. سکوت همه را فرا گرفته بود. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود. کسی تکان نمی‌خورد. صدای لرزان و رسای قندچی همه را می‌لرزاند حتی پلیس و سرباز را نیز بر جا خشک کرده بود. بر دل پرشور جوانان آتش می‌زد

صحنه مسخره خاتمه داده شود و متذکر شدند که بازی کردن با احساسات دانشجویان خشمگین و از جان گذشته، بازی کردن با آتش است. بالاخره نیروی نظامی از وحشت دانشجویان ناچار به تسلیم شد و افسر فرمانده قبول کرد که دسته‌های گل به وسیله چند دختر دانشجو به مزار شهدا حمل شود و دانشجویان نیز دسته‌دسته و به مرور سوار اتوبوس شده و عازم امامزاده عبدالله شدند. اولین دسته با چند اتوبوس حرکت کردند ولی بالای پل سیمان ژاندارها و سربازان راه را سد کرده به داخل اتوبوس‌ها حمله بردند و هر دانشجو یا هر مرد جوانی را که همانند دانشجویی بود با قنداق تفنگ به شدت مجروح کرده پائین می‌کشیدند. دانشجویان دسته‌دسته بعدی که متوجه ماجرا شدند پیش از آنکه سربازان به اتوبوس‌ها حمله کنند، پیاده شدند، به این امید که از بیراهه از مزار و باغ‌ها گذشته، خود را به امامزاده عبدالله برسانند، ولی سربازان به آنها حمله کردند و حتی کیلومترها در پیچ و خم کوچه باغ‌ها دانشجویان را دنبال کردند و عده کثیری از این دسته را آنقدر زدند تا از حال رفتند. خوشبختانه بیمارستان فیروزآبادی نزدیک بود و به داد مجروحین رسید و عده‌ای از دانشجویان برای مدت‌های دراز در آنجا بستری شدند. ورود دسته‌های بعدی دانشجویان به پل سیمان مسئله را برای ژاندارها مشکل‌تر کرد. هزاران دانشجو بر سر پل سیمان غوغا به پا کرده بودند. اگرچه ژاندارها و سربازان تمام اتوبوس‌ها را تفتیش کرده، دانشجویان را پائین می‌آوردند و اگر چه موفق شدند که دسته اول دانشجویان را به کلی پراکنده کنند ولی سیل دانشجویان و مردم دموکراسیون عظیمی به وجود آورد که در تاریخ حکومت نظامی آن روز سابقه نداشت. دانشجویان پس از خروج از اتوبوس‌ها و گریز از مقابل سربازان چند قدمی آن طرف تر به

کند و مزیتی را به عنوان نماینده شخصی برای رسیدگی به واقعه دانشگاه بفرستد تا آتش خشم مردم را فرو نشانند. اما چند روز بعد در روزنامه راه مصدق ارگان نهضت مقاومت ملی بخشنامه شماره ۲۱۲۲ مورخ ۲۰/۹/۳۲ از لشکر ۲ زرهی ستاد رکن ۲ به کلیه واحدها و داور تابعه لشکر منتشر شد که در آن افراد دسته جانباز در اثر جدیت و فعالیتی که در مأموریت دانشگاه تهران در روز دوشنبه ۱۶ آذر مشاهده گردید، تشویق شده‌اند. لذا کلیه افراد به دریافت پاداش نقدی مفتخر و سه نفر از آنها به درجه گروهبان دومی و چهار نفر به درجه سرجوخگی ارتقا داده شده بودند. اسامی آنها نیز نوشته شده بود.

این بخشنامه رکن ۲ ماهیت معذرت و دلجویی شاهانه را هویدا ساخت و بر قلب جریحه‌دار دانشجویان نمک پاشید. شهدای دانشگاه در امامزاده عبدالله پهلوی هم به خاک سپرده شدند و مقبره آنها تجمع مبارزان شوریده حال گردید. روز هفتم شهدای دانشگاه غوغای عظیمی به پا بود. دانشجویان تصمیم داشتند که مراسمی بر مزار شهدا برپا کنند، ولی دستگاه فاسد ممانعت می‌کرد. میدان شوش از انبوه مردم به خصوص دانشجویان موج می‌زد. سربازان تمام محوطه را با تانک و زره پوش محاصره کرده بودند. پلیس از سوار شدن دانشجویان به اتوبوس‌های خط‌ری جلوگیری می‌کرد و به علت ورود دسته‌های جدید لحظه به لحظه جمعیت میدان افزوده می‌شد به طوری که حدود ساعت دو و نیم بعدازظهر جای ایستادن نبود. مأمورین انتظامی به دستور فرماندهان خود شروع به مانور کردند و می‌خواستند دانشجویان را پراکنده کنند. نمایندگان دانشجویان با فرمانده مأمورین انتظامی تماس گرفته درخواست کردند به این

و اشک از چشم ها جاری می کرد. او از این زندگی غم انگیز ذلت بار به ستوه آمده بود. برادرش پس از یک جراحت دردناک دو ساعته در پناه مرگ آرمیده بود ولی او هنوز می سوخت و مدام از شکنجه روحی طاقت فرسایی رنج می برد. او دیگر از مرگ نمی ترسید و آرزو داشت که به دنبال برادرش در پناه مرگ روی آسایش ببیند. او از زبان دانشجویان حرف می زد. او عقده دل های دردمند دانشجویان را باز می کرد. او به جنایت هیأت حاکمه حمله کرده، تقاضای کیفر جنایتکاران را می نمود. او وفاداری خود و برادر شهیدش را تا آخرین لحظه حیات به مصدق بزرگ اعلام می داشت. او بالاخره سخنان مؤثر خود را با شعر معروف کریم پور شیرازی شهید دیگر نهضت ملی درباره خونین کفنان سی ام تیر در میان شور و هیجان بی حد دانشجویان ختم کرد و آنگاه به وسیله پلیس محاصره و دستگیر شد.

پس از آن مزار شهدای شانزده آذر همچون مقبره شهدای سی ام تیر زیارتگاه مردم آزاده و مبارز ایران، به خصوص دانشجویان بود. سال بعد روز شانزده آذر ۱۳۳۳ دانشکده فنی از کار آگاه و نظامی پر بود که هر گونه عکس العملی را در نطفه خفه کنند، اما مطابق قرار قبلی پس از آنکه زنگ صبح نواخته شده، تمام دانشجویان در محوطه مرکزی دانشکده فنی با حالت عزا و احترام سه دقیقه سکوت کردند: سکوتی عمیق و پر معنی، سکوتی که خاطرات دلخراش سال پیش را تجدید می کرد و رگبار گلوله و ناله دردناک مجروحین شنیده می شد. سکوتی که در خلال آن شکنجه های روحی سال گذشته، جنایات هیأت حاکمه و بدبختی و مذلت ملت ایران از نظرها می گذشت. سربازان و کارآگاهان در مقابل این سکوت قادر به هیچ عملی نبودند و هیچ بهانه و دستاویزی به دستشان نیامد. دانشجویان پس از سکوت و قرار دادن یک دسته گل بر روی پله ها دانشکده را ترک کرده عازم مزار شهدا شدند. تمام دانشگاه نیز به پیروی از دانشکده فنی به احترام شهدای شانزدهم آذر دست از کار کشید.

آن ایام فشار و اختناق عجبی به افکار و احساسات مردم و دانشجویان سنگینی می کرد. حکومت نظامی سراسر آن سالها را پوشانده بود. تجمع سه نفر خلاف قانون و دانشجوی بودن جرم بود. چه بسا که سرباز با سرنیزه در جلسات کلاس یا سر حوزه امتحان می ایستاد و دانشجویان در پناه برق سرنیزه مشغول کار خود بودند. رفتن به دانشگاه و درس خواندن و خلاصه زندگی در آن روزها درد و رنج بود و اعصاب دانشجو را خرد می کرد. عده ای از بهترین استادان دانشگاه را اخراج کرده و به گل و زنجیر کشیدند و در عوض عده ای از اوباش و ارادل را به دانشگاه فرستادند تا رکیک ترین ناسزاها را که در شأن خودشان و اربابانشان بود، تحویل دانشگاهیان و دانشجویان دهند.

سال بعد و سال های بعد از آن نیز در اختناق مرگبار و در شرایط دشواری، دانشجویان به یاد شهدای شانزده آذر دست از کار کشیده با برگزاری مراسمی در دانشگاه و بر مزار شهدا پیوند خود را با شهدا و راه آنان تجدید کردند و شانزده آذر را روز دانشجو اعلام نمودند و بجاست که همیشه دانشجویان نام شهدا و خاطره شانزده آذر را زنده نگه داشته در بزرگداشت آن بکوشند و در راه مبارزه علیه حکومت کودتاچیان جنایتکار از روان پاک شهدای ۱۶ آذر طلب همت کنند.

اتومبیل حامل محمد رضا پهلوی و ریچارد نیکسون در کاخ سعد آباد



خلاصه مذاکرات و تصمیمات چهار صد و هشتاد و سومین جلسه شور ای دانشگاه مورخ ۱۳۳۲/۹/۲۵

رویکرد مدیران وقت دانشگاه تهران به حادثه ۱۶ آذر

دانشجویان اگرچه بعد از واقعه دردناک ۱۶ آذر به فروش آمده بودند اما دانشگاه و مسئولین آن انگار در عین عدم رضایت از آنچه رفته است نسبتی با شور سیاسی دانشجویان نداشتند. تصمیمات و مذاکرات جلسه شورای دانشگاه این همه را به تصویر می کشد. دکتر صالح که چندی بعد در جایگاه ریاست دانشگاه قرار می گیرد از وضعیت موجود ابراز نارضایتی می کند و دکتر خیبری نیز با تأیید این سخنان از لزوم جلوگیری از پخش اعلامیه و سیاسی شدن دانشگاه سخن می گوید. گویا دانشگاه آن روز حد متوسطی است بین دانشجویان انقلابی و رژیم شاهنشاهی. آنچه در پی می آید گزارشی است رسمی از آنچه در جلسه شورای دانشگاه تهران بعد از واقعه ۱۶ آذر رخ می دهد.

چهارصد و هشتاد و سومین جلسه شورای دانشگاه در ساعت ۵/۹ صبح روز چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه با حضور آقایان رؤسا و نمایندگان و معاونین دانشکده ها در دانشسرای عالی تشکیل گردید. آقایان دکتر صدیقی، بهمنیار، دکتر شایگان، مهندس عطائی، کیهان معذور [و] آقایان پروفیسور شمس، دکتر اردلان در سفر [و] آقای فروزانفر غایب بودند. صورت جلسه قبل قرائت و تصویب شد. آقای دکتر سیاسی اظهار کردند به طوری که اطلاع دارند در فاصله این دو شورا در روز ۱۶ آذر واقعه و حادثه غم انگیز و جانگدازی در دانشکده فنی اتفاق افتاد

چهارصد و هشتاد و سومین جلسه شورای دانشگاه در ساعت ۵/۹ صبح روز چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۳۲ به ریاست آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه با حضور آقایان رؤسا و نمایندگان و معاونین دانشکده ها در دانشسرای عالی تشکیل گردید. آقایان دکتر صدیقی، بهمنیار، دکتر شایگان، مهندس عطائی، کیهان معذور [و] آقایان پروفیسور شمس، دکتر اردلان در سفر [و] آقای فروزانفر غایب بودند. صورت جلسه قبل قرائت و تصویب شد. آقای دکتر سیاسی اظهار کردند به طوری که اطلاع دارند در فاصله این دو شورا در روز ۱۶ آذر واقعه و حادثه غم انگیز و جانگدازی در دانشکده فنی اتفاق افتاد

ناگهان صدای شلیک مسلسل دستی شنیده شد و وضع بحرانی عجیبی پیش آمد و بعداً خبر رسید که چند نفر از دانشجویان هدف گلوله قرار گرفته و در سرسرای دانشکده افتاده و خون از آنها جاری است. شنیدن این خبر و تجسم این وضعیت برای کلیه استادان حاضر که این صورت جلسه را امضای نمایند موجب نهایت تأسف و تأثر گردید و در این لحظه که صورت جلسه امضا می شود ساعت ۱۱/۴۵ صبح است و هنوز وضع خاصی در دانشکده حکمفرماست

چشمش خاکش چربی

از شرین زدگی و غرپ زدگی تا انقلاب اسلامی

